



نگاهی به نقش حضرت حمزه (ع) در رشد و نمو اسلام/ مقام حمزه در قیامت از زبان پیامبر(ص)

حمزه سیدالشهداء (ع) عموی بزرگوار پیامبر اسلام آزاد مردی بود که حتی پیش از پذیرش اسلام، از رسول خدا(ص) در برابر آزارهای مشرکان حمایت می کرد، گرویدن وی به اسلام موجب سربلندی دین خدا شد.

حمزه سیدالشهداء (ع) عموی بزرگوار پیامبر اسلام آزاد مردی بود که حتی پیش از پذیرش اسلام، از رسول خدا(ص) در برابر آزارهای مشرکان حمایت می کرد، گرویدن وی به اسلام موجب سربلندی دین خدا شد.

حمزه بن عبدالمطلب، عموی پیامبر گرامی اسلام بود، دو سال پیش از ولادت رسول خدا (ص) دیده به جهان گشود. او در میان جوانان قریش در دلاوری و بزرگواری برجسته و در آزاد اندیشی، آزاد منشی و ستم ستیزی سرآمد بود که سلحشوری و توان رزمی وی همزمان با آغاز دوره جوانی نمودار شد.

آن آزاد مرد، حتی پیش از پذیرش اسلام، از رسول خدا در برابر آزارهای مشرکان حمایت می کرد، گرویدن وی به اسلام موجب سربلندی دین خدا شد، زیرا پس از آن مسلمانان از انزوا بیرون آمدند و قریش با درک پشتیبانی توانا و استوار حمزه از پیامبر اکرم (ص) از آزارهای خود کاستند و رفتارشان با رسول خدا و مسلمانان ملایم تر شد.

حمزه (ع) همراه دیگر مسلمانان به مدینه هجرت کرد و خدمات ارزنده ای بویژه در امور نظامی ارائه داد. پیامبر اکرم (ص) به مسائل دفاعی حکومت نوبنیاد خود اهتمام خاصی داشتند. ایشان با تشکیل گروه های رزمی درصدد برآمدند امنیت مدینه را تأمین کرده، مسلمانان را برای رویارویی با دشمنان آماده سازند. بر این اساس هفت ماه پس از هجرت، نخستین گروه گشتی رزمی را به فرماندهی حضرت حمزه (ع)، اعزام نمودند. گرچه این رویارویی بدون درگیری پایان یافت ولی نشانه ای از اقتدار سپاه اندک اسلام در برابر کاروان بزرگ مشرکان بود. رسول گرامی اسلام در ربیع الاول سال دوم هجرت غزوه "ابواء" را تدارک دید و درجمادی الاولی غزوه "ذات العشیره" را به قصد تعقیب کاروان قریش سازماندهی کرد. در این دو غزوه نیز پرچمدار سپاه اسلام، حضرت حمزه بود.

آن رزمنده نستوه در جنگ بدر حضوری درخشنده داشت. این نبرد با امدادهای الهی و دلاوری های بی مانند امیرمومنان علی (ع) و سلحشوری حمزه، با پیروزی قاطع سپاه اسلام به پایان رسید. در این پیکار تنی چند از سران کفر به دست توانای حمزه به هلاکت رسیده یا به اسارت درآمدند. طعیمه بن عدی و ابوقیس بن فاکه از جمله این کشته شدگان بودند؛ و "اسود بن عامر" به دست حمزه به اسارت درآمد، سیدالشهدا حمزه بن عبدالمطلب در غزوه "بنی قینقاع" پرچمدار سپاه اسلام بود. یهودیان بنی قینقاع نخستین گروه یهود بودند که با اسلام اعلام جنگ نمودند، سپاه اسلام قلعه آنها را محاصره کرد. آنگاه رسول خدا(ص) آنان را از مدینه تبعید نمود و اموالشان را مصادره کرد.

یک سال پس از جنگ بدر، غزوه احد با هدف مقابله با مشرکانی که برای انتقام گیری از مسلمانان و جبران شکست بدر به سمت مدینه آمده بودند آغاز گردید. حمزه و برخی دیگر از مسلمانان سلحشور، معتقد به جنگ برون شهری بودند، حمزه به رسول خدا عرض کرد: "سوگند به آن که قرآن را بر تو فرستاد امروز دست به غذا نخواهم برد، مگر آنکه بیرون مدینه با شمشیر خود بر دشمن بتازم!"

حضرت حمزه (ع) از معدود قهرمانانی بود که در جنگ، نشان بر خود می نهاد و بدین وسیله خود را به دوست و دشمن معرفی می کرد. او نمونه ای از شجاعت و دلیری در میدان نبرد بود، خود را به اعماق صفوف دشمن می رساند و با دشمن درگیری می شد، از قدرت بازوی برجسته ای بهره مند بود. در احد با دو شمشیر پیش رسول خدا می جنگید و می گفت: "من شیر خدا هستم!"

غزوه احد

روحیه قریش بر اثر شکست در جنگ بدر سخت افسرده بود. برای جبران این شکست مادی و معنوی و به قصد گرفتن انتقام کشتگان خود، بر آن شد که با ارتشی مجهز و متشکل از دلاوران ورزیده اکثر قبایل عرب به سوی مدینه حرکت کنند. از این رو عمرو عاص و چند نفر دیگر مامور شدند که قبایل کنانه و ثقیف را با خود همراه سازند و از آنان برای جنگ با مسلمانان کمک بگیرند. آنان توانستند سه هزار مرد جنگی برای مقابله با مسلمانان فراهم آورند.

دستگاه اطلاعاتی اسلام، پیامبر(ص) را از تصمیم قریش و حرکت آنان برای جنگ با مسلمانان آگاه ساخت. رسول اکرم (ص) برای مقابله با دشمن شورای نظامی تشکیل داد و اکثریت اعضا نظر دادند که ارتش اسلام از مدینه خارج شود و در بیرون شهر با دشمن بجنگد. پیامبر پس از ادای نماز جمعه با لشکری بالغ بر هزار نفر مدینه را به قصد دامنه کوه احد ترک گفت.

صف آرای دو لشکر در بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت آغاز شد. ارتش اسلام مکانی را اردوگاه خود قرار داد که از پشت به یک مانع و حافظ طبیعی یعنی کوه احد محدود می شد. ولی در وسط کوه بریدگی خاصی بود که احتمال می رفت دشمن، کوه را دور زند و از وسط آن بریدگی در پشت اردوگاه مسلمانان ظاهر شود. پیامبر برای رفع این خطر عبد الله جبر را با پنجاه تیر انداز بر روی تپه ای مستقر ساخت که از نفوذ دشمن از این راه جلوگیری کنند و فرمان داد که هیچگاه از این نقطه دور نشوند، حتی اگر مسلمانان پیروز شوند و دشمن پا به فرار بگذارد. پیامبر (ص) پرچم را به دست مصعب داد زیرا وی از قبیله بنی عبد الدار بود و پرچمدار قریش نیز از این قبیله بود.

جنگ آغاز شد، و بر اثر دلاوریهای مسلمانان ارتش قریش با دادن تلفات زیاد پا به فرار گذارد. تیراندازان بالای تپه، تصور کردند

که دیگر به استقرار آنان بر روی تپه نیازی نیست. از این رو، برخلاف دستور پیامبر (ص)، برای جمع آوری غنائیم مقرر نگهبانی را ترک کردند. خالد بن ولید که جنگاوری شجاع بود از آغاز نبرد می دانست که دهانه این تپه کلید پیروزی است. چند بار خواسته بود که از آنجا به پشت جبهه اسلام نفوذ کند ولی با تیراندازی نگهبانان روبرو شده، به عقب بازگشته بود. این بار که خالد مقرر نگهبانی را خلوت دید با یک حمله توأم با غافلگیری، در پشت سر مسلمانان ظاهر شد و مسلمانان غیر مسلح و غفلت زده را از پشت سر مورد حمله قرار داد. هرج و مرج عجیبی در میان مسلمانان پدید آمد و ارتش فراری قریش، از این راه مجدداً وارد میدان نبرد شد. در این میان مصعب بن عمیر پرچمدار اسلام به وسیله یکی از سربازان دشمن کشته شد و چون صورت مصعب پوشیده بود قاتل او خیال کرد که وی پیامبر اسلام است، لذا فریاد کشید: «أَلَا قَدْ قَتَلَ مُحَمَّدَ». (هان ای مردم، آگاه باشید که محمد کشته شد). خبر مرگ پیامبر در میان مسلمانان انتشار یافت و اکثریت قریب به اتفاق آنان پا به فرار گذاردند، به طوری که در میان میدان جز چند نفر انگشت شمار باقی نماندند.

ابن هشام، چنین می نویسد: انس بن نصر عموی انس بن مالک می گوید: موقعی که ارتش اسلام تحت فشار قرار گرفت و خبر مرگ پیامبر منتشر شد، بیشتر مسلمانان به فکر نجات جان خود افتادند و هر کس به گوشه ای پناه برد. وی می گوید: دیدم که دسته ای از مهاجر و انصار، که در بین آنان عمر خطاب و طلحه و عبیدالله بودند، در گوشه ای نشسته اند و در فکر نجات خود هستند. من با لحن اعتراض آمیزی به آنان گفتم: چرا اینجا نشسته اید؟ در جواب گفتند: پیامبر کشته شده است و دیگر نبرد فایده ندارد. من به آنها گفتم: اگر پیامبر کشته شده دیگر زندگی سودی ندارد؛ برخیزید و در آن راهی که او کشته شد شما هم شهید شوید؛ و اگر محمد کشته شد خدای او زنده است. وی می افزاید که: من دیدم سخنانم در آنها تأثیر ندارد؛ خود دست به سلاح بردم و مشغول نبرد شدم. (۱)

ابن هشام می گوید: انس در این نبرد هفتاد زخم برداشت و نعش او را جز خواهر او کسی دیگر نشناخت. گروهی از مسلمانان به قدری افسرده بودند که برای نجات خود نقشه می کشیدند که چگونه به عبد الله بن ابی منافق متوسل شوند تا از ابوسفیان برای آنها امان بگیرد! گروهی نیز به کوه پناه بردند. (۲)

ابن ابی الحدید می نویسد: شخصی در بغداد در سال ۶۰۸ ه. ق. کتاب مغازی واقعی را نزد دانشمند بزرگ محمد بن معد علوی درس می گرفت و من نیز یک روز در آن مجلس درس شرکت کردم. هنگامی که مطلب به اینجا رسید که محمد بن مسلمة، که صریحاً نقل می کند که در روز احد با چشمهای خود دیده است که مسلمانان از کوه بالا می رفتند و پیامبر آنان را به نامهایشان صدا می زد و می فرمود: «إِلَى يَا فُلَان، إِلَى يَا فُلَان» (به سوی من بیا ای فلان) ولی هیچ کس به ندای رسول خدا جواب مثبت نمی داد، استاد به من گفت که منظور از فلان همان کسانی هستند که پس از پیامبر مقام و منصب به دست آوردند و راوی، از ترس، از تصریح به نامهای آنان خودداری کرده است و صریحاً نخواست است اسم آنان را بیاورد. (۳)

شرح فداکاری امام علی (ع)

نویسندگان معاصر مصری که وقایع اسلام را تحلیل کرده اند حق حضرت علی (ع) را چنانکه شایسته مقام اوست و یا لااقل به نحوی که در تواریخ ضبط شده است ادا نکرده اند و فداکاری امیر مؤمنان را در ردیف دیگران قرار داده اند. از این رو لازم می دانیم اجمالی از فداکاریهای آن حضرت را از منابع خودشان در اینجا منعکس سازیم.

۱- ابن اثیر در تاریخ خود (۶) می نویسد: پیامبر (ص) از هر طرف مورد هجوم دسته هایی از لشکر قریش قرار گرفت. هر دسته ای که به آن حضرت حمله می آوردند حضرت علی (ع) به فرمان پیامبر به آنها حمله می برد و با کشتن بعضی از آنها موجبات تفرقشان را فراهم می کرد و این جریان چند بار در احد تکرار شد. به پاس این فداکاری، امین وحی نازل شد و ایثار حضرت علی را نزد پیامبر ستود و گفت: این نهایت فداکاری است که او از خود نشان می دهد. رسول خدا امین وحی را تصدیق کرد و گفت: «من از علی و او از من است» سپس ندایی در میدان شنیده شد که مضمون آن چنین بود:

«لَا سِيفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». شمشیری چون ذوالفقار و جوانمردی همچون علی نیست.

ابن ابی الحدید جریان را تا حدی مشروحتر نقل کرده، می گوید: دسته ای که برای کشتن پیامبر (ص) هجوم می آوردند پنجاه نفر بودند و علی (ع) در حالی که پیاده بود آنها را متفرق می ساخت.

سپس جریان نزول جبرئیل را نقل کرده، می گوید: علاوه بر این مطلب که از نظر تاریخ مسلم است، من در برخی از نسخه های کتاب «غزوات» محمد بن اسحاق جریان آمدن جبرئیل را دیده ام. حتی روزی از استاد خود عبد الوهاب سکینه از صحت آن پرسیدم. وی گفت صحیح است. من به او گفتم چرا این خبر صحیح را مؤلفان صحاح ششگانه ننوشته اند؟ وی در پاسخ گفت: خیلی از روایات صحیح داریم که نویسندگان صحاح از درج آن غفلت ورزیده اند! (۷)

۲- در سخنرانی مشروحی که امیر مؤمنان برای «راس الیهود» در محضر گروهی از اصحاب خود ایراد فرمود به فداکاری خود چنین اشاره می فرماید: هنگامی که ارتش قریش سیل آسا بر ما حمله کرد، انصار و مهاجرین راه خانه خود گرفتند. من با وجود هفتاد زخم از آن حضرت دفاع کردم. سپس آن حضرت قبا را به کنار زد و دست روی مواضع زخم، که نشانه های آنها باقی بود، کشید. حتی به نقل «خصال» صدوق، حضرت علی (ع) در دفاع از وجود پیامبر (ص) به قدری پافشاری و فداکاری کرد که شمشیر او شکست و پیامبر شمشیر خود را که ذوالفقار بود به وی مرحمت نمود تا به وسیله آن به جهاد خود در راه خدا ادامه دهد. (۸)

۳- ابن ابی الحدید می نویسد: هنگامی که غالب یاران پیامبر پا به فرار نهادند فشار حمله دشمن به سوی آن حضرت بالا گرفت. دسته ای از قبیله بنی کنانه و گروهی از قبیله بنی عبد مناف که در میان آنان چهار قهرمان نامور بود به سوی پیامبر هجوم آوردند.

در این هنگام حضرت علی پروانه وار گرد وجود پیامبر می گشت واز نزدیک شدن دشمن به او جلوگیری می کرد. گروهی که تعداد آنان از پنجاه نفر تجاوز می کرد قصد جان پیامبر کردند وتنها حملات آتشین حضرت علی بود که آنان را متفرق می کرد. اما آنان باز در نقطه ای گرد می آمدند و حمله خود را از سر می گرفتند. در این حملات، آن چهار قهرمان وده نفر دیگر که اسامی آنان را تاریخ مشخص نکرده است کشته شدند. جبرئیل این فداکاری حضرت(ع) را به پیامبر (ص) تبریک گفت و پیامبر فرمود: «علی از من و من از او هستم».

۴- در صحنه جنگهای گذشته پرچمدار از موقعیت بسیار بزرگی برخوردار بوده و پیوسته پرچم به دست افراد دلیر و توانا واگذار می شده است. پایداری پرچمدار موجب دلگرمی جنگجویان دیگر بود و برای جلوگیری از ضربه روحی به سربازان چند نفر به عنوان پرچمدار تعیین می شد تا اگر یکی کشته شود دیگری پرچم را به دست بگیرد.

قریش از شجاعت ودلاوری مسلمانان در نبرد بدر آگاه بود. از این رو، تعداد زیادی از دلاوران خود را به عنوان حامل پرچم معین کرده بود. نخستین کسی که مسئولیت پرچمداری قریش را به عهده داشت طلحة بن طلحه بود. وی نخستین کسی بود که با ضربات حضرت علی(ع) از پای در آمد. پس از قتل او پرچم قریش را افراد زیر به نوبت به دست گرفتند وهمگی با ضربات حضرت علی(ع) از پای در آمدند: سعید بن طلحه، عثمان بن طلحه، شافع بن طلحه، حارث بن ابی طلحه، عزیز بن عثمان، عبد الله بن جمیل، ارطاة بن شراحیل، صواب.

با کشته شدن این افراد، سپاه قریش پا به فرار گذارد واز این راه نخستین پیروزی مسلمانان با فداکاری حضرت علی(ع) به دست آمد. (۹) مرحوم مفید در ارشاد از امام صادق (ع) نقل می کند که پرچمداران قریش نه نفر بودند وهمگی، یکی پس از دیگری، به دست حضرت علی (ع) از پای در آمدند. ابن هشام در سیره خود علاوه بر این افراد از افراد دیگری نام می برد که در حمله نخست با ضربات علی (ع) از پای در آمدند. (۱۰)

شهادت حضرت حمزه (ع)

حضرت حمزه در جنگ احد، به هنگام تهاجم دشمن، وفادار و ثابت قدم از رسول خدا دفاع می کرد و توانست سی مشرک جنگجو را به هلاکت برساند. یکی از مشرکان به نام "وحشی"، زیر درختی درکمین آن سردار دلاور نشسته بود حمزه او را دید و آهنگ او کرد. یکی از دشمنان راه را بر او بست، حمزه به او حمله کرد و وی را به قتل رساند. سپس با شتاب به سوی وحشی خیز برداشت ولی پایش در گل سر خورد و به زمین افتاد. در این هنگام وحشی زوبین به سوی پرت کرد ... و بدین ترتیب آن بزرگوار پس از عمری جهاد در راه خدا و یاری پیامبر گرامی به ملکوت اعلی پیوست و آن سردار رشید، شهید شاهد بارگاه الهی شد.

رسول خدا (ص) در منزلت او فرمود: "سالار شهیدان در روز قیامت نزد خداوند حمزه است". مزار آن سردار شهید و دیگر شهیدان احد همواره زیارتگاه عاشقان و عارفان الهی و الهامبخش جهاد و شهادت به مبارزان بوده است. "السلام عليك يا عم رسول الله السلام عليك يا خير الشهداء السلام عليك يااسد الله و رسوله".

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳/ ۸۴

۲- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳/ ۸۴

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۳/

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۶۶/

۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۵۰/

۶- کامل، ج ۲، ص ۱۰۷/

۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱۵/

۸- خصال، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۵/

۹- تفسیر قمی، ص ۱۰۳؛ ارشاد مفید، ص ۱۱۵؛ بحار ج ۲۰، ص ۱۵/

۱۰- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۸۴/ ۸۱